

ورزش در قرآن



قرآن، کتاب آسمانی اسلام، بزرگ ترین سرمشق و راه گشای زندگی انسان ها در همه شوون و امور، تا روز قیامت است. در این کتاب بزرگ و بی نقص- که کلام خالق انسان و تمام هستی می باشد- آیاتی وجود دارد که به گونه ای بر اهمیت ورزش و نیرومند سازی جسم در کنار تقویت روح و بعد عملی دلالت دارد. ما در این جا به برخی از این آیات- در حد وسع کتاب- اشاره می کنیم، باشد که راه گشای ورزش کاران، ورزش دوستان و سایر اقشار جامعه مومن و مسلمان ما باشد، ان شاء الله.

طالوت و نیرومندی جسمانی

از جمله مواردی که نیرومندی جسمانی به عنوان یک مزیت و امتیاز در قرآن ذکر شده، داستان طالوت و قوم بنی اسرائیل است. قوم یهود که در زیر سلطه فرعونیان، ضعیف و ناتوان شده بودند، بر اثر رهبری های خردمندانه حضرت موسی علیه السلام از آن وضع اسف انگیز نجات یافته و به قدرت و عظمت رسیدند، ولی پس از مدتی دچار غرور شده و دست به قانون شکنی زدند، و به همین جهت، سرانجام از قوم "جالوت"- که در ساحل دریای روم، بین فلسطین و مصر می زیستند- شکست خورده و 440 نفر از شاه زادگانشان نیز به اسارت جالوتیان در آمدند.

این وضع، چندین سال ادامه داشت، تا آن که خداوند پیامبری به نام "اشموئیل" را برای نجات و ارشاد آن ها برانگیخت. بنی اسرائیل گرد او اجتماع نموده و از او خواستند رهبر و امیری برای آن ها انتخاب کند، تا همگی تحت فرمان و هدایت او، با دشمن نبرد کنند و عزت از دست رفته خویش را باز یابند.

اشموئیل به درگاه خداوند روی آورده و خواسته قوم خود را به پیشگاه حضرت احدیت عرضه داشت، به او وحی شد که طالوت را به پادشاهی ایشان برگزیدم:

"وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا؛

و پیامبرشان به آن ها گفت: خداوند، طالوت را برای زمام داری شما مبعوث [و انتخاب] کرده است."

از آن جا که طالوت مردی کشاورز بوده و توانایی مالی چندانی نداشت، اشراف با انتخاب وی مخالفت نمودند:

"قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُوتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ؛

گفتند: چگونه او بر ما حکومت داشته باشد، با این که ما از او شایسته تریم؟ و او ثروت زیادی ندارد."

او نه ثروت و قدرت مالی دارد و نه موقعیت اجتماعی و خانوادگی، زیرا از خاندان نبوت و پیامبری نبوده و از خاندان پادشاهی نیز نیست. اشموئیل در پاسخ گفت:

"إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ

خداوند او را بر شما بر گزیده و علم و [قدرت] جسم او را وسعت بخشیده است."

چنان که ملاحظه می شود، اشموئیل پیامبر دو خصلت "گسترش علمی و توانایی جسمی" را بر دو خصوصیت دیگر، یعنی قدرت مالی و افتخارات نژادی و نسبی، فضیلت و ترجیح می دهد و دارنده این دو خصلت را برای احراز مقام رهبری شایسته تر می داند، در این جا قدرت بدنی با صراحت به عنوان یک مزیت و فضیلت مطرح شده و در کنار علم و قدرت علمی قرار گرفته و با آن مقایسه شده است. هنگامی اهمیت این مقایسه روشن می شود که با اهمیت علم از دیدگاه اسلام آشنا شویم. در قرآن می خوانیم:

"إِنَّ لِلَّهِ مَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ؛

در جمع بندگان الهی، فقط علما هستند که ترس و بیم از خداوند دارند [و حس تقوا و پرهیزگاری در دل آن ها راه دارد]."

"مَنْ يُوتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا؛

کسی که از حکمت [و دانش و استحکام در اندیشه و گفتار و رفتار] برخوردار گردد، به خیر و برکت فراوانی دست یافته است."

خداوند در مقام بیان منزلت والای حضرت یحیی علیه السلام می فرماید:

"وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا؛

ما به یحیی علیه السلام، آنگاه که کودکی بیش نبود، حکم و داوری متین و رای و اندیشه ای استوار ارزانی داشتیم. و در کودکی به او دانایی عطا کردیم."

"يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ؛

خداوند آن هایی را که ایمان آورده اند و کسانی را که دانش یافته اند، به درجاتی برافرازد."

در احادیث نبوی نیز در این خصوص چنین آمده است:

"مَدَادُ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ؛

مرکب قلم دانشمندان از خون شهدا برتر است."

إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أجنحتها لِطالِبِ العلمِ رضى بما يَـلـَـصـَـنـَـعُ؛

فرشتگان آسمانی برای ابراز رضایت و شادمانی نسبت به دانش آموختن طالبان علم، پرو بال

خویش را فرو می نهند."

"أَطُّبُوا العلمَ وَوَلُوا بالصَّيِّئِينَ؛

جویای دانش و علم باشید، هر چند آن را در چین [و نقاط بسیار دور دست] سراغ گرفته

باشید."

"فَقِيهٌ أَشَدُّ عَلَى الشَّيَاطِينِ مِنَ الْفِ عَابِدٍ؛

وجود یک فقیه و فردا واجد بینش و بصیرت دینی، از دیدگاه شیطان ها و اهریمن صفتان،

طاقت فرساتر و تحمل ناپذیرتر از وجود هفتاد عابد است."

"مَوْتُ قَبِيلَةٍ أَيْسَرُ مِنْ مَوْتِ الْعَالِمِ؛

مرگ یک گروه و قبیله، از مرگ یک عالم و دانشمند، آسان تر و تحمل پذیرتر است."

حال که تا حدودی با ارزش و مقام والای علم و عالم از دیدگاه اسلام آشنا شدیم، می توانیم

به اهمیت تقویت جسم نیز پی ببریم، زیرا در این آیه قرآنی، نیرومندی جسمانی در ردیف

نیرومندی علمی - و البته بلافاصله پس از آن - ذکر شده است. البته باید توجه داشت

نیرومندی علمی بر توانایی جسمانی اولویت و برتری دارد و رهبری چنان چه از نظر علمی

ضعیف باشد، دیگر نمی تواند رهبری کند و توانایی جسمی او نیز کمکی به وی نخواهد کرد.

بدین جهت است که می بینیم ابتدا توانایی علمی طالوت مطرح شده و سپس توانایی جسمی وی، و فرمود:

"وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ."

از همین جا می توان استفاده کرد که قوی بودن جسمانی برای یک ورزشکار کافی نبوده و باید به موازات تقویت جسم- بلکه مقدم بر تقویت جسم- به تقویت جنبه علمی و ایمانی نیز بپردازد. قدرت بدنی و حتی قدرت علمی فراوان، چنان چه با ایمان به خدا همراه نگردد، جز زیان و خسران، فایده دیگری برای جامعه بشری نداشته و همچون تیغ تیزی خواهد بود در دست زنگی مست.

شجاعت و توان رزمی حضرت داوود علیه السلام

هنگامی که طالوت برای مبارزه با جالوت به سوی او حرکت می کند، جنگ جویان فراوانی از مردان بنی اسرائیل وی را همراهی می کنند، ولی در نهایت با تعداد نیروی اندکی که دارای ایمانی راسخ و استوار بودند، در برابر لشکر انبوه و مجهز جالوت، صف آرای می نماید. خداوند متعال به اشموئیل پیامبر وحی می فرستد که قاتل جالوت شخصی است که زره حضرت موسی علیه السلام به تن او اندازه باشد، و او مردی است از فرزندان "لاوی بن یعقوب" و نامش "داوودین ایش" است. ایش، مرد چوپانی بود که ده پسر داشت و داوود کوچک ترین آن ها بود.

طالوت به هنگام گردآوری سپاه، به دنبال ایش می فرستد که خود و فرزندان در لشکر من حضور یابید. آن گاه زره حضرت موسی علیه السلام را به تن یک یک فرزندان ایش می کند، ولی برای هر کدام یا کوتاه است و یا بلند؛ می پرسد: آیا پسر دیگری نیز داری؟

می گوید: آری، کوچک ترین پسرم را با خود نیاورده ام، تا از گوسفندان نگهداری کند.

طالوت به دنبال داوود می فرستد و وقتی زره را به وی می پوشاند، آن را درست به اندازه وی می یابد.

داوود شخصی قوی هیکل، نیرومند و شجاع بود. طالوت برای این که به توان رزمی و قدرت

بدنی داوود پی ببرد، از او می پرسد: آیا تاکنون قدرت و نیروی خود را آزمایش کرده ای؟

وی پاسخ می دهد: آری، هر گاه شیری به گله من حمله نموده و گوسفندی را به دهان می

گیرد، من خود را به آن شیر رسانده و با قدرت، دهانش را باز نموده و گوسفند را از آن

خارج می کنم!

جالوت که دارای عظمت و ابهت ویژه ای بود، در پیشاپیش لشکر خویش بر فیلی سوار بوده و

تاجی بر سر داشت، یاقوتی نیز بر پیشانی وی می درخشید.

داوود به اقتضای شغل چوپانی، فلاخونی در اختیار داشت که سنگ در آن نهاده و به طرف

حیوانات درنده ای که قصد دریدن گوسفندان را داشتید پرتاب می کرد. سنگی در آن نهاده و

آن را به طرف سربازانی که در سمت راست جالوت بودند پرتاب می کند و آنان را متفرق می

سازد. سربازان سمت چپ وی را نیز به همین ترتیب از او دور می سازد. آن گاه آخرین

سنگی را که به همراه آورده بود، در فلاخن نهاده و آن را به سوی جالوت پرتاب می کند.

سنگ به یاقوتی که روی پیشانی جالوت بود اصابت نموده، آن را خرد کرده و به مغزش

اصابت می کند!

ناگاه پیکر بی جان جالوت بر روی زمین قرار می گیرد.

و خداوند بدین گونه رهروان راه حق را به پیروزی می رساند و به داوود نیز که خدمت بزرگی نموده و شایستگی خویش را به خوبی به اثبات رسانیده بود، حکومت و دانش می بخشد:

"فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ؛

سپس آنان به فرمان خدا، ایشان [سپاه دشمن] را به هزیمت و شکست وا داشتند و داوود [جوان کم سن و سال نیرومند و شجاع که در لشکر طالوت بود] جالوت را کشت، و خداوند حکومت و دانش را به او بخشید، و از آن چه می خواست به او تعلیم داد."

سپس آنان به فرمان خدا، ایشان [سپاه دشمن] را به هزیمت و شکست وا داشتند و داوود [جوان کم سن و سال نیرومند و شجاع که در لشکر طالوت بود] جالوت را کشت، و خداوند حکومت و دانش را به او بخشید، و از آن چه می خواست به او تعلیم داد."

طالوت نیز با دیدن لیاقت، شایستگی و شجاعت داود، دختر خویش را به عقد ازدواج وی در آورد.

نکته قابل توجهی که در این جا به چشم می خورد، این است که قدرت و توان بدنی و جسمانی به تنهایی برای تکمیل شخصیت انسان کافی نیست؛ به همین خاطر می بینیم خداوند متعال در کنار قدرت جسمانی و حکومت بر مردم، حکمت و دانش نیز به داوود آموخته و مطالب فراوانی را نیز به او تعلیم می دهد.

"وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ."

مسابقه ورزشی، عذری موجّه

در داستان حضرت یوسف علیه السلام و برادرانش - که در قرآن آمده و خداوند متعال آن را نشانه های هدایت برای سوال کنندگان و مطالعه کنندگان آن معرفی می کند - به نکات آموزنده فراوان در زمینه های مختلف زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... بر می خوریم. یکی از این نکات آموزنده، مساله لزوم ورزش، بازی و تحرک، به ویژه برای جوانان و کودکان می باشد.

حضرت یعقوب علیه السلام دوازده پسر داشت که دو نفر از آن ها (یوسف و بنیامین) از یک مادر بودند که "راحیل" نام داشت. یعقوب به جهانی نسبت به این دو فرزند، محبت بیش تری ابراز می نمود و همین مساله باعث برانگیخته شدن حس حسادت در سایر برادران شد. آنان به یکدیگر گفتند: با این که ماده برادر، گروهی نیرومند و تواناییم، ولی باز هم پدرمان به یوسف و برادرش بنیامین علاقه بیشتری دارد.

از آن جا که این علاقه نسبت به یوسف خیلی شدیدتر بود، برادران ناتنی تصمیم گرفتند یوسف را بکشند و یا این که از پدر دور سازند. برای اجرای این نقشه، نزد پدر آمده و با قیافه های حق به جانب و زبانی نرم و همراه با یک نوع انتقاد ترحم برانگیز گفتند: پدرجان! چرا تو هرگز یوسف را از خود دور نمی کنی و به ما نمی سپاری؟ چرا ما را نسبت به برادرمان امین نمی دانی، در حالی که ما به طور قطع خیر خواه او هستیم؟!

آن گاه ادامه می دهند:

"أَرْسِلُهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛

او را فردا با ما [به خارج شهر] بفرست تا در چمن و مراتع بگردد و بازی کند و البته ما [از هر خطری] حافظ و نگهبان اویسیم."

پدر از این که مبادا یوسف در اثر غفلت آنان طعمه گرگ شود، ابراز نگرانی می کند. پسران در پاسخ می گویند:

"لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ؛

اگر او را گرگ بخورد، با این که ما گروه نیرومندی هستیم، ما از زیان کاران خواهیم بود [و هرگز چنین چیزی ممکن نیست]."

بالاخره پدر را قانع ساخته و یوسف را با خود به صحرا برده و در مخفیگاه چاه قرار می دهند، تا کاروانیان رهنگذر او را با خود به دیاری دور دست برده و از یعقوب دور گردانند.

اکنون که از دست یوسف راحت شده اند، می باید عذر موجهی برای پدر بیاورند که چرا یوسف را با خود بر نگردانده اند. نقشه ای کشیدند و آن این که با صحنه سازی به پدر وانمود می کنیم یوسف را گرگ دریده است. پیراهن یوسف را به خونی دروغین (از حیوانات یا پرندگان) آغشتند و شب هنگام با چشمی گریان به سوی پدر بازگشتند:

"وَجَاؤْا اَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ؛

و شب هنگام در حالی که گریه می کردند به سراغ پدر آمدند."

و برای این که دلیل قانع کننده ای برای غفلت خود از یوسف ارائه دهند، گفتند:

"يَا اَبَانَا اِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوْسُفَ عِنْدَ مَتَا عِنَا فَا كَلَّهُ الذِّئْبُ؛

ای پدر! ما رفتیم و مشغول مسابقه شدیم و یوسف را نزد اثاث خود گذاردیم و گرگ او را خورد!"

و برای این که این دروغ را به پدر بیاورانند، پیراهن یوسف را که به خون آلوده بودند، به عنوان سند و مدرک به پدر ارائه نمودند:

"وَجَاؤَا عَلٰی قَمِيصِهٖ بِدَمٍ كَذِبٍ؛

و پیراهن او را با خونی دروغین [نزد پدر] آوردند."

برخی از نکاتی که از این داستان به دست می آید، عبارتند از:

1- نیرومندی و ورزشکار بودن، یک مزیت و فضیلت است و به همین دلیل برادران یوسف در

دو جا مطرح می کنند که ما گروهی نیرومند و ورزش کاریم:

الف) هنگامی که برادران با یکدیگر توطئه می کنند، می گویند:

"وَنَحْنُ عُصْبَةٌ" و آن را دلیل برتری خویش بر یوسف می دانند.

ب) هنگامی که پدر از این که گرگ یوسف را بخورد ابراز نگرانی می کند، آنان در پاسخ پدر می گویند:

"وَنَحْنُ عُصْبَةٌ" و داشتن نیرو می توان جسمی را مشخصه یک محافظ و پاسدار می دانند که به خوبی می تواند به مأموریت پاسداری و حفاظت عمل کند.

2- بازی کردن و تحرک را- که خود نوعی ورزش است- برای کودکان لازم و ضروری می

داند. به همین جهت، برادران یوسف به بهانه بازی کردن، یوسف را از پدرش- که خود یک

پیامبر الهی و معصوم و دارای بینش کافی است- جدا می کنند و او به این که بازی برای

کودک لازم است، اعتراض نمی کند.

3- بازی، تحرک و ورزش، بهتر است در هوای آزاد، محیط باز و فضای سبز صورت گیرد، نه در هوای آلوده و پر از دود گازوئیل و یا محیط در بسته و تنگ و به دور از طبیعت؛ بدین جهت برادران یوسف به پدر می گویند:

"يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ؛

تایوسف در چمن و مراتع بگردد و بازی کند."

4- در حالی که برادران یوسف، بزرگ ترین و نابخشودنی ترین گناهان را مرتکب شده و به قول خودشان برادرشان را از روی غفلت به کشتن داده اند، بهترین و پیامبر پسندترین عذری که ارائه می کنند، اشتغال به ورزش و مسابقه ورزشی است و می گویند:

"يا اَبَانَا اِنَّا ذَهَبْتَل نَسْتَبِقُ وَ تَرَكَنا يُوْسُفَ عِنْدَ مَتَا عِنَا فَا كَلَهُ الذَّنْبُ؛

ای پدر! ما رفتیم و مشغول مسابقه شدیم و یوسف را نزد ائات خود گذاردیم و گرگ او را خورد!"

و آن پیامبر هم به آنان خرده نمی گیرد که چرا به ورزش و مسابقه ورزشی پرداختید.

حضرت موسی علیه السلام جوانی نیرومند

در قرآن کریم، در باره حضرت موسی علیه السلام چنین می خوانیم:

"ولما بلغ اشدّه و استوی اتیناه حکما و علما و کذلک نجزی المحسنین؛

هنگامی که [موسی] نیرومند و کامل شد، حکمت و دانش به او دادیم، و این گونه نیکوکاران را جزا می دهیم."

"اشد" از ماده شدت، به معنای نیرومند شدن است، و "استوی" از ماده استواء به معنای کمال خلقت و اعتدال آن است.

گویا یک نحو ارتباط بین سلامتی و نیرومندی جسمانی و یاد گرفتن حکمت و دانش وجود داشته باشد، و شنیده نشده که هیچ یک از پیامبران الهی - که تعداد آن ها در روایات اسلامی 124000 نفر ذکر شده است - ضعیف و یا ناقص الخلقه بوده باشند. در مورد جانشینان دوازده گانه پیامبر عظیم الشان اسلام نیز چنین است. به همین جهت است که در آیه مذکور فرمود: هنگامی که موسی نیرومند و کامل شد، حکمت و دانش به او دادیم.

در ادامه این داستان می خوانیم که موسی علیه السلام از قصر فرعون - که در خارج شهر قرار داشت - خارج شده و وارد شهر می شود. به محض ورود به شهر، متوجه می شود یکی از پیروان او با یکی از مامورین فرعون - که می خواست از او بیگاری بکشد - درگیر شده و توان کافی برای دفاع از خویشتن را ندارد.

هنگامی که چشم شخص با ایمان به موسی علیه السلام می افتد (و با توجه به این که می دانست موسی مردی نیرومند و ورزیده است) از او یاری می طلبد.

"و دخل المدینه علی حسین غفلةً من اهلها فوجد فیها رجلین یقتتلان هذا من شیعته و هذا من عدوه فاستغاثة الذی من شیعته علی الذی من عدوه؛

[موسی] در موقعی که اهل شهر در غفلت بودند، وارد شهر شده، ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغولند؛ یکی از پیروان او بود و دیگری از دشمنانش. آن یکی که از پیروان او بود، از وی در برابر دشمنش تقاضای کمک کرد."

موسی که دارای روحیه دفاع از مظلوم در برابر ظالم بود، بلافاصله به کمک مظلوم شتافته، با ظالم درگیر می شود. او تنها با زدن یک مشت به سینه دشمن، او را از پای در می آورد.

نکته قابل توجه در این جا این است که حضرت موسی علیه السلام قدرت و توان خویش را در جهت دفاع از مظلوم و مبارزه با ظالم به کار می گیرد، همان گونه که شیرخدا، حضرت علی مرتضی علیه السلام بود و به فرزندان خویش وصیت فرمود:

"کونا للظالم خصما و للمظلوم عوناً؛

همواره دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید."

آن گاه موسی به خاطر این قتل ناخواسته که انجام داده به درگاه خدا استغفار می کند.

پس از این که توبه اش پذیرفته می شود، به شکرانه این نعمت، با خدای خویش پیمان می بندد که هیچ گاه پشتیبان مجرمان نباشد؛ یعنی با فرعونیان همکاری نکند و در کنار ستمدیدگان باشد.

پس از این ماجرا، موسی علیه السلام مجبور می شود از آن شهر بگریزد. وسیله نقلیه در اختیار ندارد و از طرفی باید به سرعت از شهر خارج شود. پیاده به راه می افتد و آن قدر پیاده روی می کند که کفش هایش پاره می شوند. با پای برهنه و شکم گرسنه به راه ادامه می دهد و این راه پیمایی، هشت روز به طول می انجامد. وی برای رفع گرسنگی، از گیاهان بیابان و برگ درختان استفاده می کند.

کم کم دور نمای شهر "مدین" در افق نمایان شده و موجی از آرامش بر قلب او می نشیند. وقتی نزدیک شهر مدین می رسد، گروهی از چوپانان را می بیند که برای سیراب کردن چهار پایان خود، بر سر چاهی اجتماع کرده اند و پایین تر از آن ها دو زن را می بیند که کناری ایستاده و از گوسفندان خود مراقبت می کنند، اما به چاه نزدیک نمی شوند. وضع این دختران که بسیار متین و باعفت نیز به نظر می رسند و در گوشه ای ایستاده اند و به آن ها فرصت

استفاده از آب داده نمی شود، توجه موسی علیه السلام را به خود جلب می کند؛ به سوی دختران رفته می پرسد:

کار شما چیست؟ چرا پیش نمی روید و گوسفندان خود را سیراب نمی کنید؟

می گویند: ما گوسفندان خود را سیراب نمی کنیم تا چوپانان همگی حیوانات خود را آب دهند و بروند و ما از باقیمانده آب استفاده کنیم.

موسی پیش رفته و چوپانان را از سر چاه کنار زده و به آنان اعتراض می کند. وضع چاه به گونه ای بود که دارای یک سطل بزرگ بود که آن را چندین نفره از چاه بالا می کشیدند و شاید دختران جوان نیز که کناری ایستاده بودند، به همین خاطر بود که نمی توانستند خود از آن چاه، آب بکشند و می بایست از آبی که چوپانان دیگر بالا می کشیدند و اضافه می آمد استفاده می کردند. از این گذشته، سنگ بزرگی نیز بر سر چاه بود که چوپانان برای محافظت از چاه، آن را بر روی آن می گذاشتند و برداشتن آن مستلزم نیروی هفت تا ده نفر جوان نیرومند بود.

چوپانان که مطمئن بودند موسی علیه السلام به تنهایی نمی تواند از چاه آب بکشد، به کناری رفته و می گویند: بفرما، اگر می توانی آب بکش. موسی علیه السلام با این که به شدت خسته و گرسنه بود، پیش رفته و با قدرت کم نظیر خویش سنگ را به سویی پرتاب می نماید و سپس به تنهایی و با همان سطل بزرگ برای گوسفندان آن دو دختر جوان (که دختران حضرت شعیب پیامبر بودند) آب کشیده و گوسفندان آن ها را سیراب می نماید. آن گاه از شدت خستگی و گرسنگی در زیر سایه درختی به استراحت پرداخته و از خداوند طلب خیر می کند.

علامه طباطبایی می فرماید:

اکثر مفسران، این گفته موسی را که در دعای خود عرض کرد: "پروردگارا!

هر خیر و نیکی بر من فرستی، من به آن نیازمندم" چنین تفسیر کرده اند که از خداوند متعال مقداری غذا در خواست کرد تا گرسنگی خود را با آن درمان نماید؛ بنابر این بهتر است مراد و منظور موسی از آن چیزی که خداوند به او عطا فرموده را همان قوت و قدرت بدنی او بدانیم. همان قوتی که کارهای خداپسندانه ای همچون دفاع از آن مرد اسرائیلی، فرار از دست فرعون و سیراب نمودن گوسفندان حضرت شعیب را با آن انجام می داد. پس اظهار فقر به این قدرت بدنی که خدا به او عنایت فرموده، کنایه از اظهار فقر به آن غذایی است که بتواند به وسیله آن، قدرت بدنی خود را حفظ نماید.

در این هنگام، ناگهان یکی از آن دو دختر- در حالی که با نهایت حیا گام بر می داشت- به سراغ او آمد و گفت: پدرم از تو دعوت می کند تا مزد سیراب کردن گوسفندان را به تو بپردازد.

دختر پیشاپیش حرکت می کند و موسی از پی او روان می شود. در بین راه باد می وزید و لباس های دختر این سو و آن سو می رفت. موسی که خدا را در نظر داشته و دوست ندارد به ناموس دیگران- ولو با نگاه کردن- خیانت کند، به دختر می گوید: من از پیش حرکت می کنم و تو از پشت سر، راه را به من نشان بده. وقتی به خدمت حضرت شعیب علیه السلام می رسد، داستان خود را برای او تعریف می کند. آن گاه یکی از آن دو دختریه پدر پیشنهاد می کند که موسی را استخدام نماید و در ادامه، دلیل این

پیشنهاد و انتخاب را چنین بیان می کند:

"إِنَّ خَيْرَ مَنْ سَتَّاجَرَتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ؛

همانا بهترین کسی که می توانی استخدام کنی، آن کسی است که قوی و امین باشد."

می بینیم که در این جا قوی بودن به عنوان یک مزیت و امتیاز برای حضرت موسی علیه

السلام به حساب آمده است. البته آن قوی بودن که با امین بودن همراه باشد.

حضرت شعیب علیه السلام نیز با این پیشنهاد موافقت نموده، موسی علیه السلام را به

استخدام خویش در آورده و یکی از دخترانش را نیز که "صفوره" نام داشت به ازدواج وی

در می آورد.

نکته مهم دیگر این که، به طور معمول، انسان قوی و نیرومند بهتر می تواند امانت را حفظ

نماید، و "امین بودن" با "قوی بودن" دارای ارتباط نزدیکی است؛ از این رو در آیه قرآن، دو

کلمه "قوی" و "امین" در کنار یکدیگر به کار برده شده اند.

قوی بودن از نظر قرآن

با مطالعه قرآن کریم، متوجه می شویم که همیشه قوی بودن در قرآن به عنوان یک عامل

مثبت و امتیاز، ارزیابی شده است. برای روشن شدن این مطلب، به برخی از آیات قرآنی در

این باره اشاره می شود:

1- وقتی بنی اسرائیل انتخاب "طالوت" را از سوی پیامبرشان "اشموئیل" به عنوان رهبر،

مورد انتقاد قرار می دهند، وی در پاسخ می گوید:

"إِنَّ اللَّهَ صَاطَفِيهِ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ؛

خداوند او را بر شما بر گزیده و قدرت علمی و جسمی وی را از شما افزون تر قرار داده است."

2- در باره لزوم تقویت بنیه رزمی و نظامی می فرماید:

وَعِدُّوا لَهُمْ مَا سَتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ؛

در برابر آن ها [دشمنان] آن چه توانایی دارید از "نیرو" آماده سازید."

البته این "نیرو" تنها شامل نیروهای نظامی و رزمی نبوده، بلکه می تواند توانایی های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و خلاصه هر چیزی را که می تواند ما را در پیروزی بر دشمن یاری دهد، در برگیرد. حتی در برخی از روایات می خوانیم:

"مِنْهُ الْخِضَابُ السُّوَادُ؛

یکی از مصداق های "قوه" در این آیه، موهای سفید را به وسیله رنگ، سیاه کردن است."

یعنی اسلام حتی رنگ موها را که به سرباز بزرگ سال، چهره جوان تری می دهد تا دشمن مرعوب گردد، از نظر دور نداشته است و این نشان می دهد که چه اندازه مفهوم "قوه" در آیه فوق وسیع است.

3- وقتی قرآن سرگذشت حضرت موسی علیه السلام را بیان می فرماید، او را مردی نیرومند

و قوی معرفی می کند. در یک جا می فرماید:

"فَوَكَّرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ؛

موسی تنها یک مشت به آن مرد زد و او در گذشت!"

و در جای دیگر می فرماید:

"يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ؛

[دختر حضرت شعیب خطاب به وی گفت:] ای پدر! موسی را استخدام کن، همانا بهترین کسی که می توانی استخدام کنی، کسی است که نیرومند و امین باشد."

4- هنگامی که حضرت هود علیه السلام می خواهد یکی از نعمت های خدا بر قوم خود را برشمارد، می گوید:

"وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصِطَةً؛

و به جسم شما فزونی داد."

هم از آیات قرآنی و هم از تواریخ بر می آید که آنها مردمی درشت استخوان، قوی پیکر و نیرومند بودند. از قول آن ها می خوانیم:

"مَنْ أَشَدُّ مَنَاقُؤُهُ؛

چه کسی از ما نیرومند تر است؟"

5- خداوند متعال در آیات متعدد، خود را "قوی" می نامد. در این جا به برخی از این آیات اشاره می نماییم:

"عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى؛

(خدا) آن کسی که قدرت عظیمی دارد، او [پیامبر] را تعلیم داده است همان کس که توانایی فوق العاده و سلطه بر همه چیز دارد."

"أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً؛

تمامی قدرت و توانایی از آن خداوند است."

"أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً؛

آیا آنها ندانستند، خدا که آنها را خلق فرموده بسیار از آنان تواناتر است؟!"

"لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛

جز قدرت خدا قوه ای نیست."

"إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ؛

همانا روزی بخشنده [خلق] تنها خداست که صاحب قوت و اقتداری سخت استوار است."

"إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ؛

همانا خداوند توانا و سخت کیفر است."

"إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ؛

همانا پروردگار تو مقتدر و پیروزمند است."

"كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ؛

خداوند نگاشته و حتم گردانیده که البته من و رسولانم [بر دشمنان] غالب شویم که خدا توانا و

پیروزمند است."

اگر قوی بودن، صفت خوبی نمی بود، هرگز خداوند، خود را به آن متّصف نمی فرمود.